

گفت‌وگوی صبا با عوامل فیلم در جهنم باران نمی‌بارد

تلاش برای بقا زیر س



فیلم «در جهنم باران نمی‌بارد» اولین تجربه بلند سینمایی زهرا شاه‌حاتمی به عنوان نویسنده و کارگردان است که از جشنواره‌های مهمی مانند «سینما کوئست» آمریکا که مورد تایید اسکار است جایزه بهترین فیلم از نگاه جهانی را دریافت کرده و این روزها در بخش سینمایی گروه هنر و تجربه اکران می‌شود. در این فیلم چند مرد و زن را در زمان و مکان نامشخصی می‌بینیم که در انتظار تعیین سرنوشت شاید آخرین جنگ جهان هستند... نادر فلاح، علیرضا کمالی، پانته آسپیروس، اسماعیل خلیج و... بازیگران نام‌آشنایی هستند که در این اثر به ایفای نقش پرداخته‌اند. در ادامه گفت‌وگوی خبرنگار صبا با عوامل این فیلم را می‌خوانید.

مریم عظیمی
گفت‌وگو

زهرا شاه‌حاتمی کارگردان:

سینما برای من زبان تصویر است

زهرا شاه‌حاتمی سینما را بدون در نظر گرفتن علی شاه‌حاتمی می‌توان تعریف کرد؟

در مورد سینما من خیلی از پدرم آموختم اما سبک فیلمسازی من و پدرم با هم بسیار متفاوت است. من برای فیلم «پرواز مرغابی‌ها» چندان تشویق نشدم و همه فکر می‌کردند که پدرم خودش فیلمنامه را نوشته و فقط اسم من روی فیلمنامه است و این برای من خیلی سخت و سنگین بود. اما برای فیلم «در جهنم باران نمی‌بارد» از آنجایی که خودم کارگردان و نویسنده بودم، پدرم تهیه‌کننده بود و همسر سرمایه‌گذار و همه چیز در دست خودم بود و این جهت کمی راحت‌تر بود. اما من با تارانتینو عاشق سینما شدم و با برگمان عاشق فیلم ساختن. برگمان تاثیر بی‌نهایت بزرگی در نگاه من به سینما داشت و سینمای دهه ۷۰ و ۸۰ اروپا را بسیار دوست دارم و فکر می‌کنم که فیلمم به شدت از این سینما تاثیر پذیرفته است.

ایده اولیه ساخت این فیلم چگونه شکل گرفت؟

پدرم در حال ساخت فیلمی در یک لوکیشن بود و من آنقدر به این لوکیشن که یک کارخانه متروکه بود علاقه‌مند شدم که در عرض چند روز فیلمنامه‌ای نوشتم و فیلم کوتاهی ساختم. اما این لوکیشن از ذهن من بیرون نمی‌رفت و دوست داشتم که از تمام نقاط این لوکیشن استفاده کنم بنابراین به این فکر افتادم فیلمی بلند در این لوکیشن بسازم. در حین صحبت‌ها با پدرم، ایشان گفتند که زهرا فکر کن بیرون از این لوکیشن جنگی در جریان باشد. این جمله روی من خیلی تاثیر گذاشت و وقتی به آمریکا برگشتم فیلمنامه را نوشتم. البته در طول نوشتن فیلمنامه نیز پدرم خیلی به من ایده می‌دادند. روش فیلمنامه‌نویسی من این گونه است که در ابتدا فیلمنامه را بدون دیالوگ می‌نویسم چون دلم می‌خواهد تصویرم باشند که حرف می‌زنند. این فیلمنامه هم در ابتدا دیالوگ بسیار کمی داشت اما پس از مشاوره‌هایی که داشتم به این نتیجه رسیدم که شاید در این حد کم دیالوگ بودن فیلم ارتباط برقرار کردن را برای مخاطب سخت کند. فیلم‌هایی که من پیش از این ساختم ۱۰۰ ثانیه‌ای بودند و هیچ کدام دیالوگ نداشتند چرا که سینما برای من زبان تصویر است و دوست ندارم از دیالوگ استفاده کنم بلکه می‌خواهم تصویر حرف بزند تا بیننده با نگاهش ارتباط برقرار کند.

برای من فیلم جنبه تئاتر یکال داشت که به نظر من به خاطر ویژگی‌های طراحی صحنه بود.

شاید جنبه تئاتر یکال که به آن اشاره می‌کنید به خاطر همین تاثیر سینمای اروپا و کارگردانی مثل برگمان و تارکوفسکی باشد، یعنی کسانی که دلیل اصلی فیلمساز شدنم بودند. هر چند که سبکم بسیار متفاوت است اما از آثار آنها تاثیر پذیرفته‌ام. من بچه جنگ نیستم و برای نوشتن این فیلمنامه حدود ۶ ماه تحقیق کردم تقریباً تمام کتاب‌هایی که در مورد جنگ بود را خواندم و از فیلم‌ها و مستندهایی که دیدم و کتاب‌هایی که خواندم به این نتیجه رسیدم که نوع بیان و ارتباط انسان‌ها با هم در زمان جنگ با مایی که در دنیای زندگی می‌کنیم که نزدیکانمان نمی‌میرند متفاوت است و دیالوگ‌هایی که برقرار می‌شود دیالوگ‌های عادی نیستند. معمولاً انسان‌هایی که در رنج و سختی زندگی می‌کنند ادبیات متفاوتی دارند و دیالوگ‌هایی که من برای کاراکترهای فیلم نوشتم به خصوص دیالوگ‌های بچه، دیالوگ‌های واقعی کودکان جنگ است که در فیلم‌های مستند دیده بودم. برای دیالوگ‌ها از کتاب‌هایی که خواندم نیز بهره زیادی گرفتم. زمانی که کتابی را می‌خوانم تمام چیزهایی که روی من تاثیر می‌گذارد را در دفتر می‌نویسم و وقتی که می‌خواستم دیالوگ‌های این فیلم

بنابراین با این جمله که «می‌خواستیم جنگ بازنده باشد» نام فیلم معنا پیدا می‌کند اینکه در جهنم هیچ باران رحمتی نمی‌بارد و هیچ پایانی جز سوختن در انتظار کسی نیست.

در ابتدا پایان‌بندی فیلمنامه امیدوار کننده بود اما من فکر کردم که اگر این کار را بکنم نهایتاً آدم‌ها فکر می‌کنند که با وجود جنگ هم امید هست ولی من می‌خواستم بگویم که اساساً جنگی نباید باشد که ما به دنبال امید پس از جنگ باشیم.

سخن پایانی

من فریم به فریم این فیلم را واقعاً با عشق ساختم و آنقدر دوستش دارم که هر بار که فیلم را نگاه می‌کنم تمام بدنم به لرزه می‌افتد. برایم اتفاق بسیار خوشایندی بود که با تلاش‌های پدرم فیلم به اکران رسید چرا که من خیلی دوست داشتم مردم کشور خودم این فیلم را ببینند. این فیلم را یک کمپانی آمریکایی خریداری کرده و فکر می‌کردم که دیگر هیچ وقت این فیلم در ایران اکران نمی‌شود و خیلی ممنون می‌شوم که اگر مردم بروند و این فیلم را ببینند. واقعاً سعی کردم به لحظه به لحظه وقتی که در سینما می‌گذارند احترام بگذارم و هیچ نمایی را خلق نکنم که بخواد وقت، فکر و نگاهشان را هدر بدهد و در هر لحظه از فیلم حرفی بزنم. و در نهایت علاوه بر پدرم که بی‌نهایت از او ممنونم از آقای روح پروری که این فیلم بدون حضور ایشان اصلاً امکان نداشت و همینطور آقای پیمان یزدانپناه که هر دو فیلم مرا به لول بالاتری بردند متشکرم.

علی شاه‌حاتمی تهیه‌کننده:

این فیلم در تاریخ سینمای ایران استثناست

به نظر می‌آید که اکثر تاثیر شما در زندگی حرفه‌ای زهرا شاه‌حاتمی را بسیار پررنگ می‌دانند این تاثیر در ساخت این فیلم به چه شکل بود؟ شاید برای بعضی این حرف من حیرت‌انگیز و غیر قابل باور باشد اما واقعیتش این است که من در طول سال‌هایی که به عنوان نویسنده، کارگردان و تهیه‌کننده در سینما فعالیت داشتم برخلاف تصور بسیاری از افراد در موفقیت زهرا نقشی نداشتیم. همانطور که زهرا گفت

را بنویسم از نوشته‌های آن دفترچه خیلی تاثیر گرفتم. با توجه به آثار مستندی که در این رابطه دیده‌ام به نظرم اینگونه نیست که دیالوگ‌ها خیلی سخت هستند. یعنی در جنگ افراد در شرایطی زندگی می‌کنند که هر لحظه ممکن است بمیرند و دیالوگ‌های عادی و عامیانه میان آنها برقرار نمی‌شود بلکه تمام مدت در مورد زندگی، امید و مرگ صحبت می‌کنند و فکر می‌کنم که دیالوگ‌ها با شکل فیلم، ریتمش و شرایطی که شخصیت‌ها در آن هستند همخوانی دارد.

چرا کارخانه را به عنوان کارخانه شمع سازی در نظر گرفتید.

تمامی این انسان‌ها در یک تاریکی زندگی می‌کنند و آن شمع‌ها برایشان امید است و همه آنها به جایی که منبع نور و امید است پناه آورده‌اند و زندگی‌شان را با این شمع‌ها روشن می‌کنند. در واقع خود شمع در این قصه یک کاراکتر است چرا که می‌توانست در فضاهای مختلف احساسات مختلفی را ایجاد کند.

به نظر می‌آید که کاراکترها از یک افسردگی ناشی از جنگ

رنج می‌برند.

همه کاراکترهای این فیلم می‌دانند که جنگ چه سرانجامی دارد و فقط دختر و پسر بچه هستند که با امیدها و آرزوهای‌شان زندگی می‌کنند. البته من فکر نمی‌کنم که کاراکترها همه حس افسردگی داشته باشند بلکه هر کدامشان به دنبال چیزی هستند. مثلاً پیرمرد به دنبال این است که روزی گیاهی رشد کند و امیدی شکل بگیرد، به همین دلیل به گیاهان خشک شده و درختش همچنان آب می‌دهد. شاید در فضای کلی فیلم احساس شود که این افراد افسرده هستند اما همه آنها برای بقا تلاش می‌کنند. یعنی افرادی نیستند که گوشه‌ای بنشینند و منتظر مرگ باشند. من در فیلمنامه خیلی مراقب بودم که این تلقی ایجاد نشود که درست است جنگ بد است اما ممکن است یک اتفاق خوبی هم بیفتد. من می‌خواستم در این فیلم جنگ بیازد و بگویم که جنگ همه چیز را از انسان‌ها می‌گیرد ولی در لابلای آن انسان‌هایی را نشان دهم که همچنان در آن شرایط آرزو دارند و می‌توانند آرزو داشته باشند و برای رسیدن به آن تلاش کنند. امیدوارم که در آمده باشد